

## ما و مدرنیته رضاشاهی

### مزدک بامدادان



(\* کسانی که از سال ۲۰۰۱ به این سو به ترکیه سفر کرده باشند، نام فرودگاه «صبیحه گوکچن» (۱) را شنیده‌اند. «صبیحه گوکچن» نخستین زن خلبان ترکیه و نخستین زن خلبان جنگی جهان، که دومین فرودگاه استانبول نام او را جاودانه کرده است، به سال ۱۲۹۲ (۱۹۱۳) در بورسا چشم به جهان گشود و پس از آنکه در کودکی پدر خود را از دست داد، در سال ۱۳۰۴ (۱۹۲۵) به فرزندخواندگی کمال آتاتورک پذیرفته شد. صبیحه پس از به پایان رساندن دبیرستان در سال ۱۳۱۴ (۱۹۳۵) با پشتیبانی آتاتورک در آموزشگاه خلبانی آنکارا نامنویسی کرد و توانست در سال ۱۳۱۵ (۱۹۳۶) برای نخستین بار به تنهایی پرواز کند. وی در همان سال آموزش خلبانی هواپیماهای جنگی را در پایگاه شکاری اسکی‌شهر آغاز کرد و

توانست نخستین زنی در جهان باشد که یک هواپیمای جنگی را به پرواز درآورده است. در سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷) گوکچن از خلبانانی بود که همراه با همکاران مردش شورش کردها را در «جنبش درسیم» (۲) از آسمان سرکوب کرد. او سپس در سال ۱۳۳۰ (۱۹۵۱) در جنگ کره شرکت جست و توانست برترین نشان نیروی هوایی ترکیه را از آن خود کند و درجه سرگردی بگیرد. گوکچن در سال ۱۳۸۰ (۲۰۰۱) درگذشت و نامش آذین‌بخش فرودگاه دوم استانبول شد.

(\* عفت تجارتچی در سال ۱۲۹۶ (۱۹۱۷) چشم به گیتی گشود و در سال ۱۳۱۸ (۱۹۳۹) با پشتیبانی پدرش در باشگاه خلبانی نامنویسی کرد و توانست در سال ۱۳۱۹ (۱۹۴۰) برای نخستین بار به تنهایی پرواز کند. چندی از پیوستن او به گروه پرواز نمایشی (آکروباتیک) نگذشته بود که ایران دستخوش رخدادهای شهریور ۲۰ شد و با بسته شدن باشگاه خلبانی کار آموزش او نیمه‌کاره ماند. تجارتچی در سالیان میانه زندگی به نویسندگی و چاه‌سرایبی روی آورد و در ۱۳۷۶ (۱۹۹۷) درگذشت.

گوکچن فرزندخوانده کمال آتاتورک، برجسته‌ترین چهره سیاسی روزگار خود بود و در کشوری پای به جهان نهاده بود، که از فروپاشی یک امپراتوری نیرومند سر بر کرده بود، که خود سدها سال کشورهای پیشرفته اروپایی را به چالش گرفته بود و بارها و بارها آنان را شکست داده بود. ترکیه تا زمستان ۱۳۲۴ بی‌یکسویتی پیشه کرده بود و تنها در ماه‌های پایانی جنگ بود که آلمان نازی را (که شکستش کمابیش ناگزیر بود) به جنگ فراخواند. بدینگونه در روند سیاست‌های نوین‌سازی آتاتورک هیچگونه گسستی پدید نیامد و گوکچن توانست کار آموزش خلبانی خود را دنبال بگیرد.

تجارتچی ولی فرزندخوانده هیچ چهره برجسته‌ای نبود. زادگاه او کشوری بود نیمه‌ویران، برجامانده از ایران فجری، دودمانی که شاهانش لیوانی آب را بی‌روادید روس و انگلیس نمی‌توانستند نوشید. ایران به‌روزگار نوجوانی تجارتچی همچون کودکی نوپای تلوتلو خوران راه رفتن می‌آموخت. شهریور بیست و سرریز شدن نیروهای بیگانه به ایران گسستی بنیادین در روند نوین‌سازی رضاشاهی بود. تجارتچی دیگر به آموزشگاه خلبانی باز نگشت. امروز نام نخستین زن خلبان ترک بر پیشانی دومین فرودگاه جهانی ترکیه می‌درخشد، نام نخستین زن خلبان ایرانی را ولی کمتر کسی شنیده است و بالاترین ارج‌گذاری بر چنین چهره‌ای که می‌بایست ماندگار و سرمشقی برای دختران این آب و خاک می‌شد، گفتگویی بود با روزنامه‌های مشرق و اعتماد، همین و بس.



صبیحه گوکچن، نفر وسط

\*\*\*\*

اگرچه گفتگوها بر سر کارهای انجام شده به روزگار رضاشاه بسیار است و اگر چه سدها کتاب و سدها هزار برگ در این‌باره نوشته شده است، اگرچه هنوز بگومگوی اندیش‌ورزان را بر سر اینکه چنین کارهایی نمادهای نوین‌سازی (مدرنیزاسیون) بودند یا نوین‌گرایی (مدرنیته) پایانی در برابر چشم نیست، ولی از یک گفتمان بنیادین – شاید بنیادین‌ترین نکته – نمی‌شود به آسانی گذشت: از میانه همه کارهای انجام گرفته به‌روزگار پهلوی نخست، آنچه که «آزادی زنان» نامیده می‌شود بیش از هر کار دیگری چالش و بگومگو برانگیخته است. اگر مسلمانان باورمند این کار را خوارشماری آئین‌های دین و سزاوار دوزخ می‌دانند، مارکسیست‌ها، ملی‌گرایان و دیگر نیروهای ستایشگر انقلاب شکوهمند آن را از اینرو سرزنش می‌کنند که با «زور» به انجام رسیده است و برآنند که اگر چادر در جامعه‌ای بزور از سر زنان کنده شد، به‌ناچار روزی به‌زور بر سرشان افکنده خواهد شد.

مرا با مسلمانان باورمند کاری نیست. ولی دیگرانی که به بهانه «زور» زبان به نکوهش رضاشاه می‌کشایند، آیا درباره دیگر کارهای رخداده به‌روزگار او هم همین گونه می‌اندیشند؟ آیا آموزش‌وپرورش اجباری در آموزشگاه‌های نوین، بنیانگذاری دادگستری نوین، آبله‌کوبی، خدمت سربازی و مانده‌های آنان در پی همه‌پرسی و بدون «زور» انجام شدند؟ پس چرا در باره اینکارها سخنی از زور نمی‌رود؟ آیا می‌توان پذیرفت که مردم ایران در آغاز سده پیش‌رو از دل و جان خواهان فرستادن کودکان خود به دبستان‌هایی بوده‌باشند، که در آن به گفته ملایان چیزی جز «کفر و الحاد و زندقه» آموزانده نمی‌شد؟

برای پاسخ به چرایی رویکرد بخش بسیار بزرگی از جامعه ایران با پرسمان زن و «کشف حجاب» باید سه دهه در تاریخ ایران جلوتر آمد و به رخدادهای سالهای آغازین دهه چهل رسید. به همان روزهایی که روح‌الله خمینی گفت: «ورود زن‌ها به مجلسین و انجمن‌های ایالتی و ولایتی و شهرداری مخالف است با قوانین محکم اسلام که تشخیص آن به نص قانون اساسی محول به علمای اعلام و مراجع فتواست و برای دیگران حق دخالت نیست» یا نوشت: «آقای علم گمان کرده با تبدیل کردن قرآن مجید به کتاب آسمانی، ممکن است قرآن کریم را از رسمیت انداخت و اوستا و انجیل و بعضی کتاب ضاله و بعضی کتب را قرین آن یا به جای آن قرار داد».

این چکیده جنبش واپسگرایانه پانزدهم‌خرداد بود: «دشمنی با حق رأی زنان و دشمنی با برابری دگردینان با مسلمانان». با این‌همه سرآمدان ایرانی از مارکسیست تا مسلمان در ستایش از آن کوتاهی نکرده‌اند. از جلال آل‌احمد که به دستبوس رهبر آن در نجف شتافت و بیژن جزنی که آنرا «تضاد خلق با استبداد دربار بيمتابه عمده‌ترین دشمن خلق» (۳) نامید گرفته، تا شریعتی که به گفته همسرش «هنگامی که باخبر شد یکی از شعارهای مردم در ۱۵ خرداد شعار «مصدق رهبر ملی ما، خمینی رهبر دینی ما» بوده است از آگاهی مردم ذوق زده شده بود» (۴). این شادمانی همگانی از خیزش فرومایگان در برابر حق رأی زنان و برابری دینی مسلمان و نامسلمان را تنها می‌توان از نگرگاه روان‌شناختی گروهی بررسی کرد. همان نیروی نهفته در ژرفای جامعه ایرانی که از «کشف حجاب» برآشفته بود در پانزدهم خرداد سربرکرد و دستیابی زنان به بخشی از حقوقشان را برنتافت و تا به امروز نیز یا به بهانه هنجارهای دینی و یا به بهانه «دیکتاتورمآبی» این کار درست رضاشاه را به زیر آفتد نکوهش خود می‌گیرد.

به گمان من قلدرمنشی و دیکتاتور بودن رضاشاه تنها یک بهانه است. رویارویی با آزادی زنان که دلباختگان انقلاب شکوهمند آن را به «کشف حجاب» فرومی‌کاهند، ریشه در یک گره تاریخ دارد، در یک هراس نهادینه شده از «زن». اگرچه دو زن در دو کشور همسایه و در زمانی کمابیش یکسان سرنوشتی همسان را آغازیدند، ولی دیدیم که گوچه توانست آرزوی درونی‌اش را برآورد، ولی همتای ایرانی او در نیمه راه از رفتن بازماند و بال پروازش شکست. بی‌گمان سرنوشتی رضاشاه و دست‌اندازیهای بیگانگان بر خاک ایران راه آغاز شده را نیمه‌کاره گذاشتند، ولی گناه آیا همیشه از دیگران است؟

به گمان من جامعه ایرانی دستاوردهای دوره رضاشاهی را - جدا از اینکه خوب و درست بودند یا بد و نادرست - نمی‌خواست و پس می‌زد و با چنگ و دندان به زمین نابارور فرهنگ دینی-سنتی خویش چسبیده بود و از میان همه آنچه که بدان روزگار انجام گرفت، آزادی زن تا به همین امروز چون خاری گلوی این جامعه واپسگرا را می‌خلد.

در جایی خواندم (۵) که حبیب یغمایی گفته است: «در دوره رضا شاه که عزاداری و سینه زنی و قمه زنی ممنوع شده بود، یک روز ملک الشعرا بهار به مرحوم شوکت الملک (امیر بیرجند) گفته بود: الحمدالله ولایت شما هم برق دارد، هم آب دارد، هم مدرسه دارد، هم سالن نمایش دارد، همه چیز هست، اینکه بعضی‌ها هنوز شکایت می‌کنند دیگر چه می‌خواهند؟ مرحوم شوکت الملک گفته بود: آقا! این‌ها برق نمی‌خواهند. این‌ها محرم می‌خواهند. این‌ها مدرسه نمی‌خواهند، روضه‌خوانی می‌خواهند. کربلا را به این‌ها بدهید، همه چیز به آن‌ها داده‌اید».

ما هرگز نخواهیم توانست دریابیم بیشینه «مردم مسلمان ایران» به روزگار رضاشاه بهراستی در پی چه بودند. ولی بررسی خواسته‌های سرآمدان این مردم مسلمان شاید بتواند پرتوی بر تاریکی‌های این پرسش بیفکند. به دیگر سخن اگر خواسته‌های یکی از پیشروترین، آگاه‌ترین و نواندیش‌ترین مسلمانان ایرانی پیش از انقلاب را نمونه بگیریم، به خوشبینانه‌ترین پاسخ به پرسش بالا دست خواهیم یافت و شاید بتوانیم اندکی به هسته پنهان خواسته‌های بنیادین جامعه مسلمان روزگار رضاشاه نزدیک شویم.

در این راستا من به سراغ کسی رفته‌ام که به گواهی دوست و دشمن از سرآمدان، یا شاید بنیانگذاران جنبش «نواندیشی دینی» است، به سراغ علی شریعتی در کتاب (سخنرانی) «تفسیر سوره روم»، که آنرا «پیام امید به روشنفکر مسئول» نیز نامیده‌اند. شریعتی در این سخنرانی از سرتابه‌پا ستایشگر اعراب مسلمانی است که ایرانیان را کشتار می‌کنند و به بردگی می‌گیرند و به گفته او:

«همین نسل [اعراب مسلمان، م. ب.] است که یک چنین قراردادی را با امپراتور شرق [ایران، م. ب.] امضا می‌کند. از جمله مواد قرارداد، این است که عرب‌ها می‌گویند هر وقت ما بخواهیم به یکی از شهرهای شما حمله کنیم (چون هر شهری پادگان مستقل داشته) و سپاه کم داشته باشیم، شما باید کمک بدهید، [سپهبد ایرانی، م. ب.] می‌گوید چشم آقا، می‌دهیم. هر وقت ما اسب لازم داشتیم باید شما بدهید، [سپهبد ایرانی، م. ب.] می‌گوید چشم آقا. - این خیلی خوشمزه است - هر وقت یکی از ماها در شهری از شهرهای شما پیاده راه می‌رود و با یکی از شماها در طول راه برخورد کند که سواره بود او باید بلافاصله طبق این مقررات ماده ۷ از اسب پائین بیاید و اسبش را تقدیم کند و بگوید شما بفرمائید آقا!»

این اندازه از خودستیزی و بیگانه‌ستایی را در کمتر جایی می‌توان سراغ گرفت. در این راستا کتاب «تفسیر سوره روم» کنکاش ویژه‌ای را می‌طلبد.

ولی شریعتی، در جایگاه مشت نمونه خروار و خوشبینانه‌ترین نماد خواسته‌های ایرانیان مسلمان در پی چیست؟ او می‌گوید:

«امیدوارم چنین روزی بسیار نزدیک باشد! روزی که دانشجویان ما در کنار طلبه ما و استاد ما در کنار عالم ما و مؤمن ما در کنار روشنفکر ما و جوان ما در کنار پیر ما و متجدد ما در کنار منقذ ما و دختر ما در کنار مادرش و پسر ما در کنار پدرش و همه در یک صف، در کنار خانه فاطمه بایستیم [...] تمام تلاش ما باید این باشد، هر جا که هستیم، هر جا که می‌توانیم چند نفرمان جمع شویم، مسجدی داشته باشیم، حسینیه‌ای داشته باشیم، محفل مذهبی یا علمی و یا اخلاقی داشته باشیم، در هر شهری، در هر دهی و در هر محله‌ای، در هر اداره‌ای، در هر کارخانه‌ای که هستیم، بکوشیم تا یک بنیاد قرآنی ایجاد کنیم و برای شروع - در هر سطحی - قابل قبول است. بکوشیم که دو مرتبه همه مسجدهای ما، همه حسینیه‌های ما، همه محفل‌های دینی ما مسجد و محفل دینی قرآن باشد»

ناجوانمردانه خواهد بود اگر شریعتی را به این سخنان فروبکاهیم. او در ستایش آزادی بسیار گفته و سروده است. ولی اندریافت او از آزادی در همین کتاب چیست؟

«در سراسر جهان همه توطئه‌ها برای نابود کردن نسل جوانی است که می‌بینیم به جای همه حق‌ها و همه آزادی‌هایی که در آرزویست هست و نیاز به آن دارد، فقط به او «آزادی جنسی» می‌دهند، در سراسر جهان دستگاه‌های تبلیغاتی، مطبوعات، رادیوها، تلویزیون‌ها، هنر، همه در تلاش تامين چنین نیازی برای او هستند، در مقابل از مکتب علی و شعله‌ای که از خانه متروک و خاموش فاطمه همواره جستن می‌کند، [...] می‌توانیم آتشی برافروزیم و امیدوار باشیم...»

آنچه رفت دیدگاه‌های نواندیش‌ترین مسلمان روزگار خویش بود، که هم دانش‌آموخته دانشگاه‌های ایران و هم دانشجوی دکترای دانشگاه سوربون بوده است، تا به توده ناآگاه و کم‌دانش و پایین‌دست خرافات چه رسد.

پس در پیش روی چنین پس‌زمینه‌ای است که می‌توان دریافت چرا در برخورد با رضا شاه محسن نامجویی که بخش بزرگی از باورهای دینی را به ریشخند می‌گیرد، با رحیم ازغدی‌پور از نظریه‌پردازان جمهوری اسلامی همصدا و همسخن می‌شود. اگر ازغدی‌پور می‌گوید: «مدرنیته رضاخان از ماتحت اسب یک سفارتخانه بیرون آمد» (۶) نامجو نیز می‌خواند: «آی ملت! مدرنیته رو اخلاق سگ آورد». از دیدگاه روانشناسی اجتماعی شاید بهره‌گیری هر دوی اینان از نام جانوران (اسب و سگ) برای نامیدن آنچه که «مدرنیته رضاشاهی» نام گرفته است (و از نگر من تنها مدرنیزاسیون یا نوین‌سازی است)، خود گویای همه چیز باشد، ولی بگذارید داستان را اندکی بیشتر بشکافیم:

گروهی از جوانان ایرانی با ساختن فیلمی بر پایه ترانه «هپی» از فارل ویلیامز خواستند خوانش ایرانی خود از این آهنگ را نشان دهند. تلویزیون صدای امریکا در برنامه‌ای به این پدیده و برخورد جمهوری اسلامی با دست‌اندرکاران آن پرداخت و گفتگویی نیز با محسن نامجو انجام داد. من از تکتک سخنان گفته شده در این برنامه درمی‌گذرم و به گزاره‌های پایانی محسن نامجو می‌پردازم، که به گمانم در کنار ترانه رضاخان و سخنان رحیم ازغدی‌پور نگاره‌ای گویا از چهره راستین فرهنگ ما بدست می‌دهد.

نامجو می‌گوید: «اگر خانم‌ها بجای این قضیه حجابشون رو دقیقاً اتفاقاً رعایت می‌کردن، حتی بشکل اغراق‌آمیزی رعایت می‌کردن که می‌تونست بار طنز داشته باشه و با حرکات چشم و ابرو این حرکات رقص رو انجام می‌دادن، این حساسیت‌ها ایجاد نمی‌شد و دستگیر هم نمی‌شدن و می‌تونستن همون پیام ضد حکومتی رو که جلوی شادی رو می‌گیره رو برسونن». به‌دیگر سخن، بدنبال هر آماجی که هستی، حتا به هنگام رقصیدن، هیچگاه دست از حجابت نکش، زیرا «حساسیت ایجاد» می‌شود. «حساسیتی که به گمان من در میان توده و سرآمدانش بسیار ریشه‌دارتر است، تا در میان سران جمهوری اسلامی. شاید برخی از خوانندگان و خود محسن نامجو برآن باشند که من از اندرپیافت پیام درونی سخنان ایشان ناتوان بوده‌ام، ولی‌گاه جان سخن را در پس واژگان باید کاوید، و نه در لابلای آن‌ها.

آنچه که نگذاشت نوین‌سازی رضاشاهی ره به نوین‌گرایی ببرد، قلدری او، زور و چکمه و شمشیرش نبود. همچنین گناه را بر گردن «شیوه‌های نادرست» انجام کارها و دستان پلید بیگانگان نیز نمی‌توان افکند. از یاد نباید برد که بیش از ۹۹ درصد مردم ایران در آن روزگار از خواندن و نوشتن بی‌بهره بودند و تا مثنی نمونه خروار آورده باشم، هنگامی که بخشنامه «کشف حجاب» به سرتاسر ایران فرستاده شد، تنها ۳۰ سال از فروش دختران قوچانی به ترکمانان و آرامنه عشق آباد می‌گذشت (۷) و برده‌داری تازه به سال ۱۳۰۷ یرافتاد (۸).

ایران پساقجری در رویارویی با جهان نو، جهانی که پیش‌تر آخوندزاده‌ها و کرمانی‌ها و طالبوف‌ها و مستشارالدوله‌ها گوشه کوچکی از آن را به سرآمدان آن نمایانده بودند، دچار هراسی همه‌سویه بود. ولی این جامعه بیش و پیش از هر چیز از «برهنگی» خویش می‌هراسید، مانند کسی که تازه به ناسازواری و زشتی اندام خود پی برده باشد و در هر گامی نگران نگاههایی باشد که او را برانداز می‌کنند. در چنین کشاکشی بود که «کشف حجاب» برای این‌جامعه درونمایه دیگری به‌خود می‌گرفت. با برداشتن چادر از سر زنان، این تنها «نوامیس مسلمین» نبودند که برهنه می‌شدند، با اینکار «اندرونی» نیز به «بیرونی» می‌پیوست و «مطببخ» به میانه حیاط می‌آمد، ساختارهای هزار ساله فرو می‌ریختند و در یک سخن، فرهنگ اجتماعی برهنه و لخت در برابر دیدگان همگان جای می‌گرفت. جامعه ایرانی، از مسلمانان گرفته تا مارکسیستش، اگر چه با بخش بزرگی از دگرگونی‌های گسترده به‌ناگزیر کنار آمد، ولی در ژرفای هستی خویش از این «برهنگی» در رنج و هراس بود.

با این‌همه گویا تاریخ و سرنوشت با ما سر شوخی داشتند: رضاشاه که چادر را از سر زنان ما برداشت، با چادری بزرگتری بنام نوین‌سازی برهنگی‌مان را پوشاند، تا زشتی‌های فرهنگی‌مان به چشم خودی و بیگانه

نیاید. و جمهوری اسلامی که حجاب را بر سر زنان ما بازگرداند، فرهنگ همگانی ما را چنان برهنه کرد و درون نازیبای ما را چنان به نمایش گذاشت، که در برابر خودی و بیگانه، پیوسته سر از شرم بزیر می‌داریم.

خداوند دروغ، دشمن و خشکسالی را از ایران زمین بدور دارد  
مزدک بامدادان

mbamdadan.blogspot.com  
m.bamdadan@gmail.com

- 
- Sabiha  
Dersim
- Gökçen  
İsyani
۱. «جمع‌بندی مبارزات سی‌ساله اخیر در ایران»، زیر: موقعیت و نقش طبقات، قشرها، جریان‌ها و عوامل مختلف در جریان اصلاحات ارضی، ۳. موقعیت خلق در برابر اصلاحات ارضی
  ۲. طرحی از یک زندگی (نقدها و نظرها)، دکتر پوران شریعت رضوی، برگ ۷۰
  ۳. اگرچه بررسی اینکه آیا شادروان یغمایی به‌راستی این سخنان را نوشته یا بر زبان آورده برایم شدنی نبود، ولی از آنجایی که چنین دیدگاهی را از زبان خویشان سالمند خود نیز شنیده‌ام، آوردنش را تهی از هوده ندیدم.
  ۴. <https://www.youtube.com/watch?v=cehWEr4mVW4>
  ۵. بنگرید به: حکایت دختران قوچان: از یادرفته‌های انقلاب مشروطیت، افسانه نجم‌آبادی
  ۶. سندهای خرید و فروش برده را می‌توان دستکم تا سال ۱۲۸۰ در ایران پی گرفت.

iran-emrooz.net | Sun, 28.09.2014, 21:50

+++++

برچیده تبرستان از ایران امروز 28-9-2014

<http://www.iran-emrooz.net/index.php/politic/more/52614/>